

و آبهای آبشار در حین سقوط بقطرات بخار آب مبدل میشد بوته‌های گل خصوصا گل‌های اروپائی مثل گل سرخ و گل رشتی و گل آکامبیا نظیر علفهای خودرو از هر طرف روئیده بود این نقطه از جزیره که در میان کوهستان آتشفشانی پنهان و بواسطه کوه از دریا مجزا بود بقدری در نظر بنابارت اروپائی آمد که محفوظ شده و تقاضا کرد که آنجا را ببیند

این ملک موسوم به « بریار » و متعلق به ویلیام بالکومب بود که از طرف کمپانی هندوستان در جزیره سنت هلن نماینده تجارتی محسوب شده و کانل ویلکس حاکم جزیره او دستور داده بود که هر چیزی که محتاج الیه بنابارت برای اقامت او در جزیره سنت هلن باشد جهت امپراطور تهیه نماید

ویلیام بالکومب تقراریکه میگفتند پسر غیر طبیعی نایب السلطنه بوده و پس از اینکه از طرف کمپانی هندوستان سنت هلن فرستاده شد هر دو سه مدالی یکمرتبه با رویا مراجعت کرد و پهلای گزافی را که در مستعمرات تحصیل کرده بود خرج میکرد دیدش بود قطور بسا موهای شاه بلوطنی بشاش و سنوش اخلاق و زرنگ و در موقعی که بنابارت وارد ملک او شد هنوز در رختخواب بوده و زوجه و دو پسر و دو دخترش از بنابارت پذیرائی کردند .

بنابارت باتفاق آنها از بیع عبور کرده عمارت قشنگی را نظر آورد که بالای بلندی بنا شده و در شهای گرم تابستان بعضی از اوقات خانواده بالکومب در این عمارت از دیگران پذیرائی کرده و مجالس شب نشینی و میهمانی منعقد میکردند

بنابارت تقاضا نمود که آیا ممکن است این عمارت مرمت و آماده شدن عمارت اونگود در این زمانه ممکن نماید

نمای مزبور مرتب از بیاطاق بود که بیست با طول و پانزده
 قدم عرض و دو رتب و شش پیجره داشت ولی تزیینات آن خیلی
 جالب توجه بود در پایین طاق هم قهوه خانا که اندک قسمت شده بنا
 گردیده بود است. که اکنون هم در آنجا است و در آن
 شد بری این . که از آنجکاهی اهالی قصبه در امان نماند .

خانواد الکوب تقاضای بناپارت را پذیرفته و حتی عمارت
 خود را تقدیم کردند ولی بناپارت اظهار داشت که اقامت او در عمارت
 خصوصی آنها محل آسایش زندگانی خانواده خواهد بود و بهتر این
 است که در این اطاق منزل نموده محل آسایش آنها نشود .

کو کبرون نظر با آنکه میخواست در زمان اقامت سنت های
 در این عمارت کلاه فرنگی زندگی کند به بناپارت اصرار کرد که
 در عمارت حسوسیر خانواده یعنی در « ر ر » اقامت نماید و در
 مقال اصرار داشت بر نظر آورده و « بین طریق امپراطور در کلاه
 فرنگی اقامت نماید و سپس هارشل بر تواریس که با او در مقام
 در رتبه کانس در آنجا مسجدها ساخته شده و در آنجا
 در آنجا

در ساعت ده بناپارت در کلاه فرنگی حای که است تخت خواب
 کریستال و شوی و الوار دیگرش را برداشت و خوابگاه خانواده
 بنا شده آورده بودند طاق و در آنجا بیدار که در آنجا هم حاضرند
 و در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم

سکا . در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم
 که از آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم در آنجا هم

کرده هر فعه که از ج مستون بکلاه فرنگی می آمدند نزد بناپارت شکایت نموده و بناپارت از این شکایات کوه کاه سرداران می خود می خندید ،

و کبرون بکنفر صاحب منصب توپخانه روسوم کاپر گراملی را با دو نفر و کین مهور محبوس خود نمود این عدم عمل بطوری نابلتون را متغیر کرده بود که هر وقت با مادام برتران گردش میکرد از پذیرفتن کو کبرون امتناع مینمود

بنابارت در وسط داغ صرف نزار میکرد با مس مارشان را بر زمین زده و به بناپارت غذا میدادند و بناپارت در ریدگانی جدید در عین هوای ملام مالک (بربار) اطهار مالکیت آسائش مینمود (مالک بر بار پس از ایسکه حار به مالک کرده آنچه قتل از طرف امیرال پلاپین اشغال شد و بلاخره که مالک را از آحرین صاحب آن خریدند و داغ مصفا را با در حد مس نوبت مشجر نمود از آن مالک رتبه نگار استون از اداره توپگراف در آنچه مقرر شد و مستخدمین آنرا فحاشی و آنچه انانیت دارند .

در ت کوه فرنگی که چند روزی محل اقامت بناپارت بود با آنکه ملحقاتی بناپارت در دست بود و آنسری اطلاع که در حال بود بناپارت در کار شرفنگی بر دور حرا بر شرف بیدار که در حد بود و در شده در آنند مدت چند چاره برای آن ندیده و در حد ریست)

بیتری با کبر صبی

مردا بیج دو می که مسفرول جاروب کردن اطلق بناپارت بودند از اطان فرود آمده و ریر دار ست مو صرف باهار خود و مسر

اتفاق لاسکاس شروع بکار کرد اول دیکته شب گذشته اما نوال پسر کوچک مونتونون را تصحیح کرد و بعد دیکته دیگری تا ساعت پنج به لاسکاس گفت و بعداً در اطراف باغ و پستی بلندیهای سنگستانی آن تا موقع صرف شام گردش نمود

در موقع گردش سرتبا با دخترهای بالکومب که مسماة بیتزی و جان بودند تصادف میکرد؛ اول دخترها از بناپارت میرسیدند ولی کم کم با او انس گرفتند دخترها دامنهای کوتاه و شلواریهای سفیدی که بزائوی آنها چسبیده بود پوشیده بودند

جان شانزده سال داشته و چشمانش زاق و خیلی آرام بود خواهر کوچک او زوی بیش از چهارده سال نداشته و با اینکه قشنگ بود تربیت نشده بود - موهای این دختر همیشه از زیر روبان خارج شده و باطراف گردش میریخت چشمانش آبی تند و درخشان و از دهان قرمز و کوچک او هزاران حرفهای نامناسب خارج میشد ولی چون دهان او و صاحب دهانش قشنگ بود گفته‌های او را میبخشیدند اندام و بدن بیتزی در این آب و هوای استوائی رشد و نمو فوق العاده کرده ولی روحش روح طفل بوجکی بود جمالات او اظهارات بچه گانه بود که از حلقوم يك زن خارج میشد تا پائون را عموی پسر میخواند و نیازهای او آویزان شده و برای بناپارت گل و میوه چیده و با زبان فراسه نسبتاً خوبی سئوالات کودکانه از او کرده به قهقهه میخندید لاسکاس بیتزی را دوست نمیداشت و از حرکات او بدش میامد لاسکاس دختر را نخراشیده و تراشیده میدانست ولی تا پائون با او بازی میکرد و همراهان میگفت که من خیال میکنم در بال ماسکه هستم این بازیها قدری پائون را از صحبت های رفقاییش که با کمال تشریفات سخن گفته و راجع بچنگ و تاریخ گفتگو میکردند

آسوده مینماید (این صحبت ها را مارشان پیشخدمت بناپارت ادا داشت کرده و پس از فوت بناپارت که باروبا مراجعت کرد صحبتهای مزبور را منتشر نمود و از راه انتشار آن ثروت زیادی تحصیل کرد)

يك دختر دیگری مسماة به لجنی كه دختر یکی از دوستان خانواده بالکوب بود در روز های اولیه اقامت بناپارت در (برار) به آنجا آمده و قبلا از [ژنرال بناپارت] [خید] میترسید و وقتیکه لجنی بخانه بالکوب رسید پتزی دویده و بناپارت را خبر کرد و بناپارت با موهای افشان و نمره شدیدی وارد طاق دخترها شد لجنی بقدری ترسید که يك نفس تا آخر پارک دوید

فابلثو . میخواست بهمین طرق پتزی را هم بترساند ولی پتزی بجای اینکه برسد قهقهه میخندید

پتزی بی اندازه شرور بود بازری بناپارت را گرفته و باطرف میکشید در موقعی كه بناپارت بوسه مدم از روی مدالی نقش بر میداشت دست او را تکان داد و انگشت امپراطور را میسوراید ولی امپراطور اظهار تغییر نمی کرد . نشی کاغذ شای بناپارت را از زیر دست او ربوده و فرار میکرد و پس از اینکه قدری امپراطور را می دوانید با قدری نزاکت کاغذ را تقدیم میکرد این در دتر که در يك محلی زندگانی و وسیع ولی بدون تشریفات زندگانی کرده بودند از طرز تشریفات و رفتاری که همراه امپراطور با او می نمودند فوق العاده متعجب میشدند تا امپراطور با حقارت خود در نظر دختران سکوه مخصوصی داشت در موقع صرف شام (سپریانی) خوانسالار امپراطور وارد شده و پس از این سر واکملا فرود می آورد بعدی بلند میگفت شام اعلیحضرت حاضر است و سپس هفتاد عقب رفته و به عمین حال از درب خارج میشد و امپراطور هم

او را تا زیر دایه است مو و باجای دیگری که میز غذا را گذاشته بودند تعقیب مینمود

چند روزی که زورود امپراطور گذشت بناپارت دختران را بشام دعوت کرد غذا با مسرت سرف شد با پلئون بدختران گفت که من از غذای روتسب و بلوم بودیک شما حوشم نمی آید بیتی پس از ایشده باطابق خود مراجعت کرد د صدد انتقم بر آمد و کاربکاتوری تهیه کرد که یک نفر فرانسوی بلند قد و لاغر را نشان میداد که دعای فراخ خود را باز کرده و قورباغه روی زبان دارد وزیر کاربکاتور نوشت (شام یک فرانسوی) و امپراطور نشان داد امپراطور از این حرکت خندید و برای تشبه از مس سوری که گوش حمپاره اندازان خود را می کشید گوش او را هم کشید

بالکوب رزن او که امید استده زیادی از بناپارت داشتند در هر موقع نسبت با امپراطور از اظهار حدت و ادای احترامات خودداری نمی کردند و امپراطور هم دوستانه با آنها رفتار میکرد زن بالکوب قدری بزورفین زوجه سابق امپراطور شیده بود و بناپارت از همان زمان اول این موضوع را درك کرده بود یعنی اوقات زن را شوهر از حرکات بیتی متوحش شده او را بهراد برده و قدیش می آورد که دیگر با این سبکی رفتار نکند و بیتی با قباغه هم بود مراجعت میکرد ولی یک لحظه بعد باز شروع بدیرانش نمود

قبل از شب بناپارت قدری بالاسکاس یا یکی از سرداران خود گردش میکرد و معمولاً رزن را با خانواده بالکوب بشب میرسانید و این در صورتی بود که ایشخاصی به اوقات خیرانه باسکوب نیامده باشند اوایل شب لاسکاس بهارت بالکوب میرفت که از بودن امپراطور در آنجا اطمینان حاصل نماید هر آنجا خانواده بالکوب

و امپراطور ازی ویج میگردند ولی یکمرتبه چند روز مجبور شد که از کلاه فرنگی خود خارج شود زیرا در موقع غروب آفتاب سرما خورده بود برنشهای بنارت خیلی حساس بود و این چندروزه تحریک شده و سرفه میکرد و مابین جهت مطابق معمول خودخوش اخلاق و سر حال نبود

گاهگاهی بنارت برادران بیتزی را که کوچک بودند روی زانوی خود گذارده و همان طوری که سابقا پسرش در روی زانویش با صلیبها و مدالهای او بازی میکرد برادران بیتزی هم با مدالهای امپراطوری بازی میکردند برادر نژرنه او موسوم به الکساندر یک روز یک پاگت ورت گنجینه را پیدا کرد که مطابق معمول عکس کثیر مندرج روی آن کشیده بودند لطف عکس را بطرف امپراطور دراز کرده و گفت نگاه کنید! بویی! این شما هستید!

بنارت این حرف را فهمید و بیتزی برای او توضیح داد که بویی "بوی" اندیشه باز آید و در لاکس شفت که بویی یا بونی نامی محقق معنای آدم استخوانی را میدهد ناپائون خندیده و دست بر کتف او حلقه انگشتر ظریف خرد را نشان داد و گفت من که امپراتور بیستم بیتزی فینی نیج کرد که این دستهای کوچک چگونگی قبضه شمشیر را گرفته است امپراطور بری اثبات مدعی یک مدعی تنگی را از جیب روز آورده و تیزی اسلحه قشنگ را بدست گرفت و اثقا این آید که بد انتقامی ز امپراطور بگیرد زیرا امپراطور نزار تراسه با بتزم دیکه میگفت و در تکمیل این زمان او را کمک میکرد و همیروز پدر و مادر بیتزی اطلاع داده بود که خبر آنها تکلیف خرد را بخوبی انجام نمی دهد و پدر و مادر که در وقت شام جامه در رتبه و خورا نهید آوردند که اگر

تکالیف درسی خود را انجام ندهد سختی تنبیه خواهد شد
بیتزی که از این تغیر ملول بوده و عامل اصلی آن را امپراطور
میدانست شمشیر را از غلاف بیرون کشید و بالای سر ناپلئون تا
شمشیر ناری میکرد ناپلئون تدریج عقب می رفت تا بنای دیوار رسید
طوری که دیگر نمی توانست عقب برود دختر شرور بنیپارت گفت
که استغفار کن! میخوای تر بشکشم جان که خواهر بیتزی بود نزد خواهر
دویده خواهش کرد که بنیپارت را بکشد بیتزی خیلی تعجب شده
شاید ها را بالا انداخت بالاخره بهمین ترتیب بنیپارت را در مقابل
شمشیر نگاهداشت تا وقتی که دستش خسته شد، و شمشیر زمین افتاد
لاسکاس که در این موقع حضور داشت حرمت نکرد که مداخله به
نماید و پس از این که شمشیر زمین افتاد ناپلئون به آهستگی بنیپ
او را فشار داد

همان شب اطفار نالکومب را دور خود جمع کرده و تصویر
سر خود را که همراه آورده بود آنها شار داد پس او رو
ببرق فرستاده خبر بد بود بنای سرس - پس چهار بیج مسیح
و روبر عکس و ته بود که بعداً پدر من و فرانس را نگاهدار
ناپلئون از اینکه ببیند اطفال الکومب عکس پسر او را ببینند ظاهراً
خیلی حوش مال شده بود

ناپلئون در روزه شروع مری و ع میگرد در یکی از این
روز به مجلس عالی از طرف کوکرون تشکیل داده شد و امپراطور
را دعوت کرد و در آن پیران روی به بیتزی گریه و گشت مادموارل
شاید شب در این مجلس عالی چه ایسی خواهر پوشید بیتزی طرف اشکاف
خود درنده رحام خود را که عقیده او ترین له نامحسوس شده و ایسی
در مجلس عالی پوشش آورده و شاید بنیپارت پس کرد بنیپارت پیران

را دیده و تعریف کرد و در همین موقع شروع یازی کردند حریف
امپراطور (جان) و حریف لاسکاس ییتزی بود هر وقت که امپراطور
با دخترها یازی میکرد شرط نمی بست ولی این مرتبه روی به ییتزی
کرده و گفت مادموازل من يك ناپلئون نذر می بندم « ناپلئون مسكوك
طلای عهد ناپلئون بوده که تا مدتی بعد از آن رواج داشت » ییتزی
بیش از يك پاگود پول نداشت (پاگود مسكوك مستعمراتی انگلیس
بوده که آنوقت در سنت هلن رایج و معادل ده فرانك فرانسوی بوده
است) این پاگود تمام ثروت ییتزی را تشکیل میداد و گفت منم
پاگود خود را شرط میبندم

ناپلئون سعی میکرد که حواس ییتزی را پرت کند و مرتباً ورق
های خود را به « جان » نشان میداد ییتزی امپراطور را تهدید میکرد
که یازی نخواهم کرد امپراطور کماکان ورقها را بجان نشان میداد
بطوری که ییتزی متغیر شده بازوی بناپارت را تکان داد و او را
منم بتقلب نمود .

بناپارت که بفقهه افتاده و اشك در چشم او جاری بود گفت
که من قلب نكردم بلکه شما قلب کرده اید و با اینکه میخواستید
پول مرا ببرید باختید و باید پاگود را بدهید

دخترك از این حرف آتش گرفته و گفت يك شاهی هم نخواهم
داد بناپارت هم یکمرتبه از جای برخاسته پیراهن ییتزی را برداشته
و فرار کرده و باطاق خود رفت ییتزی هم در قفای او دوید و پس
از اینکه بدرب اطاق رسید و آنرا مسدود دید التماس کرد که
پیراهن را پس بدهد ییتزی میفرسید که مبادا امپراطور پیراهن را
مچاله کرده و گل پارچه آنرا ضایع کند ولی امپراطور به الحاح و
التماس او اعتنائی نکرد بالاخره ییتزی بمنزل خود رفته و با چشمان

اشك آلود بخواب رفت .

فردا صبح بیتری امیدوار بود که پیراهن را پس بگیرد ولی توانست به بیپارت نزدیک شود زیرا هر دفعه که بکلاه فرنگی نزدیک میشد ، ایشان با سایر ناراضیان میدادند که باید امروز مصدع امپراطور بشود بیتری ، امید شد .

همیکه ، برای رسیدن به بود با کومب کالسکه آوردند بیتری در راه هر روز در کالسکه نشسته و در این موقع بیپارت ظاهر شد که پیراهن را روی بازو گرفته بود . سرعت نزدیک کالسکه آمد و گفت مادموازل بیتری پیراهن خود بگیرید بشرط اینکه بعدها عاقل بشید و دراموش نکنید که در مجلس بال بایستی با گورگود برقصید . بیتری که اسم گورگود را شنید لب و دهان خود را منقبض کرد زیرا اگر گورگود را دوست نداشت و او را مردی زشت میدانست از آن گذشته ، کور کرد بیتری را بطرف بچه کوچکی نگاه میکرد . ایشان در کنار کالسکه بیتری تا منتهای حاده بزرك رفته در آنجا توقف نموده و سؤال کردند آن خانه که در منتهای کاو گاد بنظر میرسد متعلق به کی است ؟

صاحب منصب گارد که در تنهای امپراطور میآمد جواب داد منزل ازور هر دو گسون است . امپراطور با لاسکاس بطرف آن منزل رفتند منزل مزبور . موسوم به (الدی و باهوز) بود مازور هود گسون پذیرائی گرمی از بیپارت کرده و در موقع مراجعت اسبهای خود را جهت امپراطور و لاسکاس و صاحب منصب گارد مهیا نمود (این مازور هود گسون مردی بلند قد و قطور و در حدود شش قدم ارتفاع قامت او بود بیپارت او را بلند به (هر کول) نموده بود

مازور هر دو گسون ساکن حصه جاسنون بوده و قسمت زیادی

از عمر خود را در جزیره سنت هلن گذرانده و حتی در موقع مرگ
امپراطور هم در مراسم تشییع و تدفین او حضور داشت .
امیر البحر کوکرون امپراطور را در مجلس دل خود دعوت
نموده بود ولی امپراطور باید بر تن آید بود بعد از آن
خود دستور داد که در آن مجلس حاضر شوند و بر امر زندگی
محدود آنها وسیله تسلائی بود از آن گذشته هر چه عیبی دارد
تاییدت الزام داشت که با کوکرون بکنار بیاید و کسی او را
از خود نرنجانند

امیر البحر کوکرون

از بدو ورود تاپارت جزیره سنت هلن سکونت طاهای در
جزیره اعلام گردیده و دو سفینه جنگی بزرگ در حومه نیسنگر
انداخته و دو (بریگ) که یکنوع از سفین جنگی نروم بیجدهم
و نوزدهم بود در طرفین جزیره کشیک میدادند از روز هفدهم
اکبر کتل ویلکس حکمران جزیره تمام سکنه نومی ر اروپائی
قدغن نموده بود که بعد از ساعت ۱۰ بعد از ظهر بدون اسم شب
حق عبور و مرور ندارند و تمام قایق های صید ماهی استی قبل از
عروب آفتاب بساحل بیاید و هیچیک از سفین خارجی بدون اجازه
مستقیم بسفین کشیک حق رابطه با جزیره را نداشته و کشی سفای
مظنون در معرض شلیک توپخانه جهازات قرار خواهند گرفت .
نابثون از این سخت گیریها خشمناک شده و به رفتای خود
گفت که در مراسلاتی که برای اروپا میفرستند جدا از طرف رفتار
انگلیسها شکایت کنند حتی در تحریک لاسکاس به گرانده مارشال
برتران دستور داد که نزد امیر البحر کوکرون از این رفتار اعتراض
نماید کورگود برتران را متصرف نموده و برتران حاضر به این

اعتراض نشده و با امپراطور گفت که چنین اعتراضی مادون مقام اعلی حضرت است.

ناپلئون حسب الظاهر از اعتراض صرف نظر کرده ولی کرارا موضوع را مطرح میکرد بالاخره برتران از اصرار امپراطور ابروان را در هم کشید و امپراطور به برتران گفت که خیلی ساده هستید گرانند مارشال برتران از این حرف متغیر شده و بناپلئون گفت اعلی حضرت! شما خط میکشید که عریض مرا نمی پذیرید.

برتران که همواره نزد بناپارت محجوب و احترامات شاهانه را همواره مرعی میداشت این جمله را با صدای بلند ادا کرد بطوری که بناپارت با بهت و حیرت باو نگریسته و گفت گمان میکنم در پاریس چنین حرفی را بمن نمی زدید و در آنجا نظریات من همیشه صائب بوده است.

بناپارت در دنباله این جمله کلمات ذیل را هم ادا کرد :
عقرب کشتی و رموت بسنت هلن آمده و اجازه مراجعت هر یک از شماها را خواهد آورد.

گورگود گفت اعلی حضرت! آنها بیکه راضی بهمراهی امپراطور شده اند با هر نوع مصالحتی خواهند ساخت و حتی اگر امپراطور آنها را جواب بگوید پادشاه خود را ترک نخواهند کرد.

بالاخره دیگران موقتا از حضور رفتند و برتران و ناپلئون تنها ماندند و با یکدیگر آشتی کردند و همان شب گورگود و برتران که معمولا شبها بجامستون مراجعت میکردند نزد بناپارت صرف شام نمودند و در ضمن شام صحبتهای زیادی راجع باینکه بناپارت بفرانسه مراجعت نماید موقفت های عظیمی در انتظار او است نموده و بناپارت روی بگورگود کرده و گفت شما جوان هستید ! و من

میخواهم راجع به مشق های جوانی خودمان و راجع به زنها با شما صحبت کنم .

زنها زندگانی مرا خیالی شیرین و نمکین کردند ولی حیف که در آن اوقات برای استفاده از صحبت آنان وقت نداشته و کارهای زیادی در پیش داشتم حالا که پیر شده ام اگر روزی خود را روی تخت سلطنت بینم هر روزی دو ساعت را صرف صحبت زنها خواهم کرد مادام دو شاتل مادام دورویگر مادام دو متسکیو چیزهائی بمن آموختند که بدون آنها درك نمی کردم

ناپلئون مجددا موضوع اعتراض را مطرح کرده و برتران بگفته های امپراطور اطاعت نموده روز پنجم نوامبر ۱۸۱۵ یک اعتراض مدون و شمرده برای کوکبرون فرستاد که لامکاس با آن موافقت نمی کرد ولی امیر البحر با خشونت به این اعتراض جواب داده و گفت شما مرا مجبور میکنید که رسماً بگویم که من در این جزیره هیچ امپراطوری را نمیشناسم و هیچ کسی را که واجد این مقام بوده و با کشتی نور تمبرلاند باین جزیره آمده باشد قبول ندارم ناپلئون از وصول این جواب گفت یقین دارم آنچه را که من گفتم برتران باو نوشته است

دو روز بعد سیرژورژ بنگام با مژور مهرزن که هر دو انگلیسی بودند بملاقات بناپارت آمدند و بناپارت خشونت خود را مکتوم نموده و گفت کوکبرون واقعا يك سنگ ماهی تمام عیاری است ! حتی میخواست سه راس اسبی را که کوکبرون در اختیار او گذارده بود پس بفرستد ولی بعداً غضب او تسکین یافت گرچه امیر البحر بناپارت را رنجانده و دلخسته نموده بود ولی بناپارت قلباً حرکات او را با نظر تحسین مینگریست

زنها

در واقع هفته های اولی را که ناپلئون در کلاه فرنگی و ملك بریار گذارند باو خوش گذشت در این موقع بناپارت حالت کسی را داشت که از قله کوهی سقوط نموده و پس از وصول بدروه از زنده ماندن خود مسرور شده و با زندگانی جدید انس بگیرد ناپلئون با کمال علاقه کار میکرد و صبر و شکیبایی همراهان خود را تایید می نمود

همراهان بناپارت از زندگانی قصبه جامستون که محلی تنگ و محدود و تحت نظر انگلیس ها بود بستوه آمده بودند گورگود از همه کس و همه چیز شکایت میکرد برتران و موتولون برای احراز ریاست اداره نمودن خانه بناپارت با یکدیگر رقابت می نمودند اداره خانه بناپارت عبارت از صدور اوامر و خرید لوازم و تنظیم صورت حساب بود زندگانی مادی آن ها دستخوش عدم انتظام بوده غذا ها نا مناسب و خوراکی ها خوب نبود چهار پایان و سایر ماکولات را از برزیل ویا از دماغه امید افریقا می آوردند و با این حالت در طی راه چهار پایان رنجور و خوراکی ضایع می شد مثلا آرد بو میگرفت و نان آن بوی کفک میداد چهارپایانی که وارد جزیره می شدند بایستی چند ماهی در راتع جزیره بچرند تا گوشت آنها قابل اکل باشد فقط چیزی که در جزیره فراوان بود ماهی و پرنده و بقولات بوده و این هم برای سلیقه و ذائقه فرانسویانی که با مطبخ امپراطوری فرانسه انس گرفته بودند کفایت نمیکرد زنها بیش از مردها در زحمت و ناراضی بودند در عمارت (پورتوس) واقع در قصبه جامستون که محل اقامت همراهان بناپارت بود به زن ها بد میگذاشت مردها بعد از صبحانه به طرف

بریار و نزد بناپارت میرفتند و شب مراجعت میکردند زوجه برتران و زوجه موتولون مجبور بودند که کنار پنجره نشسته و یا به اطفال خود رسیدگی کرده و منتظر شوهر های خود باشند و پیراهن و لباسهای خود را اصلاح نمایند حرارت قصبه برای مزاج مادام دوموتولون مناسب نبود مادام دوموتولون باردار هم شده ولی با این وصف مثل مادام برتران که همواره در خشم و غضب بود از همه چیز شکایت نمی کرد عصرها زنها در قصبه جامستون رفته و وارد يك دكان يهودی می شدند که خرید نمایند این یهودی موسوم بسلیمان بوده و دکانش بقدری محقر بود که حتی سنجاق هم در آن یافت نمی شد زنها لوازم و احتیاجاتی همراه خود برنداشته بودند زیرا قبل از این که از بندر پلیموت واقع در انگلستان با کشتی نورتمبرلاند حرکت کنند اجازه خرید پارچه و غیره بانها داده نشده بود

مادام برتران و مادام موتولون که از حیث اخلاق و عادت و تربیت با یکدیگر اختلاف داشتند می توانستند با یکدیگر دوستی کنند غالباً با یکدیگر جدال میکردند و هر دو هم یکدیگر را بد اخلاق میدانستند و پس از يك جدال مطول احياناً یکی در روزی با یکدیگر آشتی میکردند زنها با اهالی قصبه آشنائی بهم رساندند خانم (برتوس) که خانم مهماندار آنها بود و دختر او و دختر دیگری بنام کئیپ که دوست خانواده برتوس بوده و در تمام قصبه بواسطه قشنگی به (غنچه گل) ملقب شده بود با زنهای فرانسوی دوست شدند با اسکلتون معاون حکومت جزیره و زوجه او و با ویلکس حاکم جزیره و زوجه او دوستی پیدا کردند

خانم ها در مجلس ضیافت بال کو کبرون حضور بهم رساندند مادام موتولون در یاد داشتهای خود می نویسد که آن شب تمام

وجوه مستعمراتی جزیره در این بال حضور داشته و تمام خانمهای صاحب منصبان مستعمراتی دامن سفید و کمرست قرمز در برداشتند و خانه فرانسوی یعنی مادام موتولون و مادام برتران هم با توالت نظریفی وارد این مجلس شده و تمام حضار را متعجب و مبهوت کردند مادام موتولون کردن بندی از العاس و باقوت داشت که خیلی مورد تحسین واقع شد آن شب خانمها خیلی رقصیدند زنهاییکه ضیافت های مهم امپراطوری فرانسه را دیده و خوشی های زیاده ای نموده بودند آن شب با کمال صفا و سادگی از شب نشینی و بال کو کبرون استفاده نموده و سرگرم تفریح شدند

گورگود و سایر مردهای فرانسوی در بال مزبور حضور داشتند گورگود نخواست با یتری که پیراهن کدای خود را پوشیده بود بر قصد ولی در عوض دختر حاکم جزیره و دختر ملقب به (غنچه گل) در وجود او خیلی تاثیر کردند حتی در يك مورد یاد عشق و عاشقی هم افتاد ولی در موقع صرف شب چهره که صندلی او در محلی مادون مقامش واقع شده بود عشق و عاشقی را فراموش کرد گورگود فقط بکوسیده نسلی داشت و آن این بود که لاسکاس هم مثل او در محلی مادون مقام خود نشسته بود

فردا صبح حضرات بکلاه فرنگی آمده و بناپارت شرح دیشب را از آنها سؤال کرد گورگود خواست نشی برتران بزند و گفت که برتران در محلی مادون مقام خود نشسته بود و روی به بناپارت کرده و اظهار نمود که خیلی خوب شد که اعلیحضرت شما باین بال تشریف میاورید یقین بدانید که اگر تشریف میاوردید اهالی احمق جزیره اعلیحضرت را با عنوان تو خطاب میکردند .

بناپارت گفت آری من که ببال ترقم عمل مصایب کردم ولی

یقین بدانید که اگر در اینجا بودم تمام اهالی جزیره نظیر یکی از
مجامع فرانسوی بامن رفتار میکردند .

در ملک بریار چادر بزرگی برای بناپارت زده بودند که بتواند
در آنجا صرف نهار کرده و یا کار کند در روز ۲۹ نوامبر ۱۸۱۵ کور کورد
هم بملک بریار آمده و مسکن نمود و برای او چادر کوچکی در جوار
چادر بناپارت برپا کردند .

در این موقع خبر محکومیت « بدویر » و « مارشال برون » در
فرانسه بیناپارت رسید و در حضور کور کورد اظهار تائر کرد و مونتولون
از صبه جامستون رسید و گفت اعلیحضرتا تمام فرانسه بحرکت درآمده
و بقراری که میگویند يك قشون صد و پنجاه هزار نفری تشکیل داده
شده و از هر طرف تقاضای مراجعت امپراطور را مینمایند و انگلستان
متوحش شده و قوای چریک خود را جمع آوری مینماید

گر چه این خبر بکلی کذب و بیجکانه بود ولی باز هم
قلب بناپارت را بحرکت در آورده و بناپارت را وارد دریای احلام
و تخیلات نموده و گفت :

در این موقع است که حبس برای من خیلی دشوار میباشد حالا
کیست که در رأس این نهضت واقع شود ؟ آیا اوژن خواهد بود ؟
نه ! خصائل فرماندهی در او موجود نیست آیا سولت است ؟ نه !
او فقط برای جمع آوری مهمات قشون لیاقت دارد ! تنها من هستم
که میتوانم این نهضت را اداره کنم آری کلوز هم هست شاید کلوز
بتواند در رأس این نهضت قرار بگیرد زیرا او هم قوت و هم وسیله
دارد در تمام فرانسه من فقط از این یکنفر خائف هستم !

لاسکاس گفت چه بهتر از این ! اگر او موفقیت حاصل کند
اعاده اعلیحضرت بنویلری (درپاریس) دیگر سهل است

بناپارت گفت شما تصور میکنید که کلورل تا این اندازه احمق است که جای خود را بمن واگذار کند؟ خیر مردم همیشه گذشته را برای حال حاضر فراموش میکنند

پس از این جملات بناپارت رشته افکار آرامی را در پیش گرفت برتران پیشنهاد کرد برای اینکه مشکلاتی با انگلیسها در پیش نیاید عنوان جدیدی مثل کنت لیون را برای خود انتخاب نماید و یادآور شد که لوئی هیجدهم هم در منقای خود نام کنت دلیل را انتخاب کرده بود.

گور کود گفت اینگونه تغییر نام در انظار مضحك خواهد بود کرجه بدو امپراطور این پیشنهاد را قبول نکرد ولی بعدها توجهی بطرف آن نمود.



در اوایل ماه دسامبر امیرال کوکبرون به ملک بریار آمده و به بناپارت اطلاع داد که تعمیر عمارت لونگود خاتمه یافته است و ناپلئون هر وقت مایل باشد میتواند بانجا نقل مکان نماید

بناپارت این خبر را با رضایت ناقلی کرد زیرا متدرجا از بریار خسته شده بود در بریار بواسطه کوههای اطراف هوا گرفته بود و چون اغلب چندروز باران نازل می شد اثرات رماتیسمی در بناپارت بوجود میامد بادهای سختی میوزید و غالباً باد چادر گور کود را میخوابانید بناپارت میگفت این کوههایی که اطراف بریار را احاطه کرده مرا در محبس مضاعفی جای داده است ولی لونگود اقلاً در محلی واقع شده بود که اطرافش باز و مثل بریار در کلوکاه قرار نگرفته بود

بناپارت به گور کود و برتران گفت که بروند و ملک لونگود و عمارت آنرا بازدید کرده و ملاحظه نمایند که تعمیرات خاتمه یافته

است یا نه در موقع مراجعت برتران و کور کود گفتند که هنوز اطاقها بوی رنگ میدهد و بناپارت از این رایحه خیلی متضرر بود معذالک بواسطه عجله که در نقل مکان داشت دو روز بعد یعنی در دهم دسامبر ۱۸۱۵ پس از این که در باغ ملک بریار صرف نهار کرد کوکبرون را پذیرفته و قرار عزیمت داده شد پیتزی دختر بالکومب از حرکت بناپارت خیلی غمگین بود و بناپارت میگفت عزیزم گریه مکن البته شما غالباً به لونگود نزد من خواهید آمد خانم صاحب خانه بواسطه کسالت در اطاق خود بود و بناپارت در کنار تختخواب او نشسته از مهمان نوازی او تشکر نموده و یک انقیه دان طلا باو هدیه داد و نیز یکجعبه کوچک طلا که مخصوص قرص های شیرینی است پیتزی هدیه نمود پیتزی جبه را گرفته و باطاق خود رفته مشغول گریه کردن شد

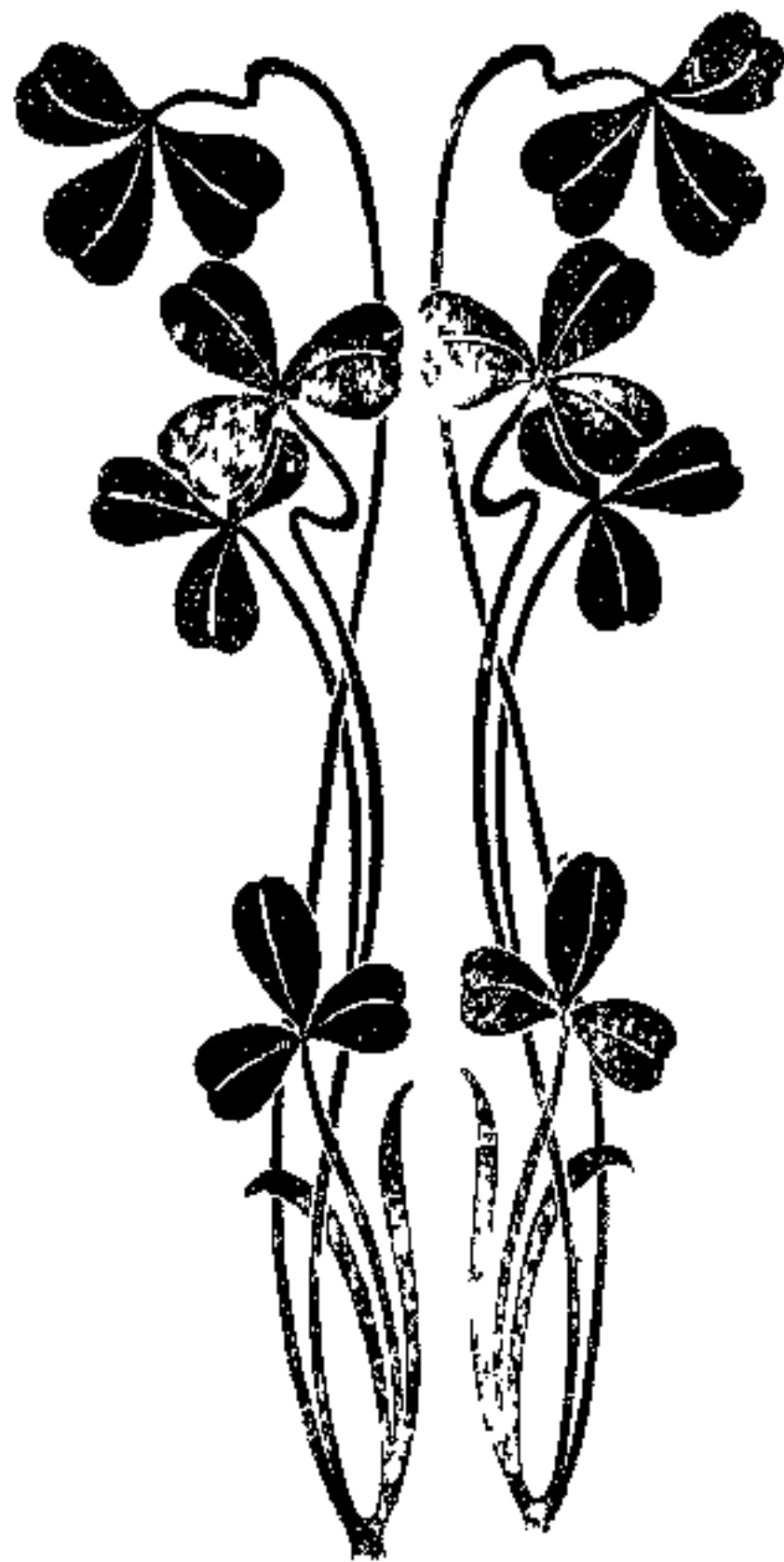
بناپارت از وقتی که سوار سفینه ای شد که باید او را بطرف سنت هلن بیاورد اینفورم مخصوص سواران (گارد) را از تن کنده و فراك سبزی در تن نموده بود که صلیب لژیون دو نورروی آن نمایان و کلاه کوچکی بر سر گذارده بود .

بناپارت سوار یکی از اسبهای دماغه امید افریقا شده و باتفاق کوکبرون و صاحب منصبان او وسایر فرانسوی ها باستثناء گور کود که جلو رفته بود عازم لونگود گردید زنها و بچه های فرانسوی و اسبابهای آنها در عقب سوار و بار کالسکه هائی که هر یک با شش راس گاو حرکت میکردند شده و می آمدند عده از اهالی جزیره برای این که بناپارت را تماشا کنند در کنار راه حضور یافته و چند نفر از صاحب منصبان جزیره هم در عقب بناپارت می آمدند مقارن ساعت چهار بعد از ظهر قراولان لونگود صف بسته و پیش فنک نمودنداسب

نایثون از صدای طبل فراولان ترسیده قدری رم کرده و نمی‌خواست
وارد آستان درب لونگود شود ولی نایثون مهمیز به اسب زده و او
را وادار به دخول نمود در مقابل عمارت کو کبرون از اسب فرود
آمده و پای رکاب بنایارت حضور بهم رسانید که او را در فرود آمدن
کمک نماید و بعد جلو امپراطور افتاده اطاق ها را یکی یکی نشان
داد امپراطور بیش از میزان امیدواری کو کبرون اظهار رضایت کرد
ملاحان کو کبرون و سربازان بنگام بخوبی کار کرده و به
سرعت عمارت لونگود را مبدل به مکانی کرده بودند که
قابل سکونت باشد به محض این که کو کرون مراجعت کرد
امپراطور حمام خود را خواست اطاق حمام در عقب اطاق بنایارت
قرار گرفته و فوق‌العاده محقر بود حوضچه حمام از چوب بلوط و
با سرب تزیین شده و بی شباهت به تابوت نبود اما بنایارت که بعد از
خروج از فرانس از حمام که لازمه صحت مزاج او بوده محروم شده
با کمال رضایت وارد این حمام محقر گردید در حدود یکساعت
در حمام بجای مانده و بالاسکاس صحبت کرد حتی به لاسکاس گفت
که فردا بنوبه خود استحمام نماید و چون لاسکاس من باب رعایت
تشریفات امتناع میکرد بنایارت گفت عزیزم ماهمه محبوبسیم و محبوبین
باید شریک زندگانی یکدیگر باشند من هر روز باین حمام نمیخواهم
آمد و حمام همان طوری که بمن تعلق دارد بشما هم تعلق
خواهد داشت .

بنایارت پس از استحمام لباس پوشیده و چون بواسطه پیاده
روی صبح و سواری تا لونگود خسته شده بود مستقیماً به اطاق
خود رفت .

بنایارت در طرف پنج ماهی که از فرانسه خارج شده و اجباراً استراحت نموده بود قدری فربه شده بطوری که اطاق دار او مارشان مجبور شد که کمربند های او را درازتر کند بنایارت در اطاق خود صرف شام نموده خوابیده و بعد از پنج ماه برای اولین مرتبه به خواب عمیقی فرو رفت .



عمارت لونگود



مارت لونگود در سال ۱۷۵۳ ساخته شده و در بدو امر يك انبار غله و علوقه و يك اصطبل بود در سال ۱۷۸۷ معاون حكومت سنت هلن موسوم به روبسون برای اينكه يك خانه ييلاقي داشته باشد انبار را مبدل بچهار اطاق نمود و بعدا يك اطاق ديگر هم در وسط عمارت بدان افزود در قفای اطاقها هم مكانهائی برای غلامان و نوكرها تهيه كرد و تمام اين نقاط بدون سرداب و زير زمين و روپهمرقه يك عمارت تابستاني بود

كو كبرون برای توسعه عمارت ناپلئون در امتداد سالون اطاقی از چوب صنوبر ساخت كه بجای اطاق خلوت و يا اطاق بليارد بكار ميرفت با يك نرده كه پنج پله ميخورد باین اطاق ميرفتند این اطاق نسبتا وسيع و داراي پنج پنجره بود و دو پنجره آن بطرف كوهی كه مقابل افريكا بوده و سه پنجره بطرف كوه ديان و مقداری از اقبانوس گشوده ميشد ديوارها با رنگ سبز روشن تزئين شده در این اطاق دو صفا و چند صندلی و چند ميز و يك نقشه جهان نماي ارضی و يك نقشه جهان نماي سماوی كه كلنل ويلكس فرستاده قرار گرفته بود از آنجا بسالون ميرفتند سالون با كاغذ های چینی مستور و دو پنجره بطرف مغرب داشت در وسط سالون دو نيمكت راحتی و در طرفين بخاری مرمر سياه قرار داشت مبل این اطاق را با كمال سرعت از جزيره سنت هلن خريداري كردند فرش اطاق مستعمل و دو صندلی راحتی و چند صندلی آكاژو و روی بخاری يك آئینه وجود

داشت و پرده ها هم طووی سفید بود
در قفای سالون اطاق غذا خوری بود و اطاق غذا خوری
کم ارتفاع و تاریک بود نور آفتاب بواسطه يك پنجره که بطرف
باغ باز میشد وارد این اطاق میگردد دیوارها با رنگ آبی روشن
ملون و در این اطاق يك میز بزرگ و يك بوفه و ده صندلی قرار
داده شده فرش اطاق قالی پستی بود و يك پاروانی هم در مقابل
سرسرای مطبخ قرار داده بودند در سمت چپ اطاق غذاخوری يك
طاق سرد بدون اثاثیه بود که بناپارت آن را به موتولون و زوجه
او داده بود در سمت راست دو اطاق کوچکی بود که آپارتمان
خصوصی بناپارت را تشکیل میداد و بناپارت آن را اندرونی میتامید
بناپارت یکی از این دو اطاق را اطاق کار و دیگری را اطاق خصوصی
خود نمود اطاق کار بخاری نداشت ولی اطاق مخصوص بناپارت دارای
بخاری بود مارشان اطاق دار بناپارت اطاق مخصوص او را تزیین
نموده و تغییر داد در مقابل آئینه بالای بخاری دو شمعدان تقره
قرار داده و از هر طرف بخاری یادگارهای بزرگ محبوس یعنی
عکس پسر او و عکس دو زوجه اش ژوزفین و ماری لوائیز را
قرار داد آخرین غنیمت جنگی یعنی ساعت شماته فردريك کبیر که
در پوتسدام بدست آمده بود نیز جزو تزیینات این اطاق شد در سمت
راست بخاری روشویی تقره که از عمارت الیزه پاریس آورده بودند
گذارده و سایر لوازم محتاج الیه در سمت چپ بخاری روی میزی
قرار داده شد تخت خواب سفری که پرده های ابریشمی سبز آن
آنهاه احلام و افکار شیرین را در بر گرفته بود در این اطاق جای
گرفت و چون بناپارت يك تخت خواب سفری دیگری هم داشت
تخت خواب سفری دوم را در اطاق کار گذاردند و شبها بناپارت

غالباً از این اطاق به آن اطاق میرفت در فصل تابستان در اطاق کار نمی
خواستید و در پاییز به اطاق مخصوص خود که يك بخاری داشت میرفت
در عقب اطاق حمام يك کولواری بود که تخت خواب پیشخدمت
كشيك مارشان یا علی را در آنجا میگذاشتند از کولوار بوسیله يك
کالری بمطبخ میرفتند و مطبخ در يك عمارت كوچك يكطبقه قرار
داشت بین عمارات مختلفه لونگود حیاطی بود که در مواقع باران
غالباً گل آلود میشد و يك دربی از این حیاط بجنگل درخت های
صیغ گشوده می شد و قدری پایین تر نزدیک دیوار سنگی اصطبل
واقع شده بود

خانواده موتولون و کور کود و اومارا و صاحب منصب مستحفظ
انگلیسی موسوم به پوپلتون که از طرف کوکبرون برای نظارت در
رفت و آمد بناپارت ماموریت داشت مقرر شد که در يك عمارت الحاقی
که وصل به دیوار مطبخ بود اقامت نمایند ولی چون هنوز اماکن
اقامت همراهان تثبیت نشده بود خانواده موتولون در نزدیکی امپراطور
منزل کرده و سایرین زیر چادر هائی که در باغ افراشته شده بود
می خوابیدند مادام برتران حاضر نشد که با اینهمه جمعیت بطور
اشترک زندگانی نماید و میخواست که استقلال خود را حفظ نموده باشد
کران مارشال برتران که تحت الشعاع زوجه خود قرار گرفت
از امپراطور استجازت نمود که يك عمارتی که در جاده لونگود
به نظرش رسیده بود کرایه و در جوار (هوتس کات) اقامت نماید
برتران تصمیم گرفته بود که برای خود يك منزل علیحده بسازد
که قدری دور تر از لونگود باشد بناپارت این نظریه را باشوخی
تلقی کرده و گفت بسته بمیل شماست در کاری مبخواید بکنید موتولون
پیش من خواهد بود .

ولی بنا برت این دور افتادگی را به برتران نمی بخشید و همچنین زش را هم عفو نمی کرد که این طور بالاستقلال رفتار می کند علامت عدم بخشایش او چند روز بعد نمودار شد زیرا بنا برت که در ترتیب منزل شخص دقیقی بود میخواست امور خانه خود را مرتب نماید و لازم بود که گران مارشال برتران عهده دار این تنظیم باشد برای امپراطور انجام این امور را به موتولون تفویض نمود و برتران از آن بعد يك قسم رئیس کابینه بود که موظف بانجام کار های مربوط به روابط با انگلیسها شد امور اصطبل بگور کود و اگذار کردید و امپراطور دارا شش سب سواری و چهار کالسکه بود که دو ات انگلیس در اختیار او گذاشته بود علاوه بر این دو اسب فرن کات و (سبع) هم از پاریس از اصطبل امپراطوری همراه آورده شده بود طور آوردن اسبها از این قرار بود که در موقع حرکت از فرانسه اسبها به کشتی ابرویه ورود داده و از آنجا بکشتی ابروفون و نورتمبر لاند ذالی آورده و منتظر رسیدن اسبها بگردند

لاسکاس میندی مباشرت شد و این از آنجایی که بدوا میخواست ضابط و ثبات و منشی مهم اینطور باشد این منزل را جدا اشغال نکرده و بقسری مهم انگاری کرد که موتولون شغل باشرت را او گرفت

خاتمه

در بین موارد خدمه که از بندر پلیموت برای مراقت با بنا برت مجاز گردیدند بهتنهایی از اجنط بیرون نکارت و جهات دیگر مقام و مرتبه یافتند که بالاتر از شامل آنها بود

خدمه بهار و ملازمه بارت برده از بیرون تربت دار و برادر آن آرشامبوات که بدوا فرانس حارت و ابلتک در جزیره سنت هلن درستگه چپ سده و بخومر کالسکه مبراندند (پوسو) که ماهور حنط